
بسم الله الرحمن الرحیم

کِشت‌زار آرزو

(مجموعهٔ شعر فارسی دری)

محمّداسحاق ثنا

بلخ، ۱٤۰۳ هجری خورشیدی
(۲۰۲٤ میلادی)

ویژه‌گی‌ها

نام کتاب: **کِشت‌زار آرزو** (مجموعهٔ شعر فارسی دری)

شاعر: **محمّداسحاق ثنا**

ویرایش از: دکتر سیّدمحمّدعالم لبیب

مقدّمه‌ها از دکتر سیّدمحمّدعالم لبیب و صالح‌محمّد خلیق

مهتمم: صالح‌محمّد خلیق

برگ‌آرا: سیّدعلی موسوی

طرح روی جلد از: محمّدصمیم صورت‌گر

نوبت چاپ: یکم

شماره‌گان: ۵۰۰ نسخه

سال چاپ: اسد/ مرداد ۱۴۰۳ هجری خورشیدی (آگست ۲۰۲۴ میلادی)

جای چاپ: بلخ

حقّ چاپ برای سراینده محفوظ است

فهرست مطالب مجموعهٔ شعر

گذری از کنار «کشت‌زار آرزو» و نظری به‌حاصل بالندهٔ آن .....أ

شعر استاد ثنا، آوای رسای هم‌میهنانش است و آیینهٔ سرزمین و روزگارش .....ت

شب یلدا.....۱

بوی وفا ۳

رنج تنهایی ۵

دختری چون آینه ۷

قول و قرار ۹

دل زیباپسند.....۱۱

روح آزاد ۱۳

شکست و ریخت.....۱۵

کبوتر بسمل.....۱۷

میلهٔ نوروز ۱۹

آفتاب صلح.....۲۱

کوچه‌باغ دیگری ۲۳

قحطسال مهر ۲۵
عید غریبان ۲۷
رنج دوران ۲۹
نصایح پدر ۳۱
اشک سیل‌آسا ۳۳
الاهۀ شعر ۳۵
موسم پیری ۴۵
عید در غربت ۴۷
نخل بی‌ثمر ۴۹
اعجاز نَی ۵۱
ناوک خون‌خوار ۵۳
آیات نشاط ۵۵
دوستی ۵۷
لطف کلام ۵۹
گوهر معنی ۶۱
ادب‌گاه باختر ۶۳
صفای صبح‌گاهان ۶۵
دل‌سپاری ۶۵

بیداری ٦٦
عید ٦٦
اخـوانیّـــــه‌هـــا ٦٧
ثنا/ استاد محمّداشرف عظیمی ٦٧
سرچشمهٔ مهر/ غلام‌سخی وکیل‌زاده ٦٨
«ثنا» کبی بویوک انسان نینگ/ غلام‌سخی وکیل‌زاده ٦٩
بر چشم مبارکش.../ جلال‌الدّین قیامی ٧١
یا رب!/ عبدالاحد حق‌یار ٧١
باغ دیوان «ثنا»/ الحاج محمّداکرم مرور ٧٢
شاعر شیرین‌سخن/ سیّدسراج‌الدّین قانع ٧٣
اسحاق ثنا دیاریمیز شاعری دیر/ سیّدسراج‌الدین قانع ٧٣
سپاس‌گزاری ٧٤

گذری از کنار «کشت‌زار آرزو» و نظری به‌حاصل بالندهٔ آن

با برگ‌گردانی دفتر «کشت‌زار آرزو»ی شاعر نهایت عاطفی، مهربان و صمیمی، سرایش‌گر غزل‌های شیوا، محترم محمّداسحاق ثنا، درمی‌یابیم که سروده‌های شامل این دفتر محصول فعالیّت ذهن و اندیشهٔ او در جریان هفت ماه پسین (۱۲ دسامبر ۲۰۲۳– ۱۳ جولای ۲۰۲۴) بوده است. او مانند همیشه در این هفت ماه گذشته توانسته است بیش‌تر از سی غزل ناب در اوزان گوناگون عروضی، یک مثنوی و دو سه رباعی و دوبیتی در موضوعاتی مختلف، اعم از غنایی، اجتماعی، میهنی، یادواره، حدیث نفس، شِکوه از غریبی و غربت، اظهار هم‌دردی با هم‌وطنان رنج‌کشیده و مانندهٔ آن‌ها بسراید و نجوای دلش را بدین‌گونه به‌گوش خواننده‌گان و دوست‌داران شعرش برسانَد.

جناب محمّداسحاق ثنا سرایش‌گری‌ست پرکار و پی‌گیر که با سرود و سخن اُنسی دیرینه دارد و نمی‌توان ساعتی او را غافل از این «حلّهٔ تنیده ز دل، بافته ز جان» یافت.

او طبیعت و جهان و زنده‌گی را زیبا می‌بیند و به‌کشف نقاط و زوایای زیباتر نامکشوف آن دقّت چشم ظاهر و باطن خود را معطوف می‌دارد و گاهی دُرهای ثمینی از معانی رنگین را از دریای دنیای درونی خود فراچنگ می‌آورَد و با مهارتی تمام به رشتهٔ نظم می‌کشد. این‌جاست که سخنان او از نظر لفظ و معنی خیلی رنگین و مضامین او سخت دل‌نشین‌اند.

دفتر «کشت‌زار آرزو» با گل‌های زیبا و بویا و میوه‌هایی شیرین نظر بازدیدکننده‌گان را به‌سوی خود می‌کشانَد و بهره‌جویی معنوی از آن‌ها ذوق ادبی و زیباشناختی ایشان را برمی‌انگیزد.

آن‌سان که گفتیم، سروده‌های این دفتر از دیدگاه موضوع و مضمون گوناگون اند. افزون بر آن، شاعر کوشیده است تا در سرایش شعر خود را در یکی دو وزن معمول عروضی مقیّد نسازد و تا آن‌جا که توانسته است، گونه‌گونی اوزان عروضی را در نظر داشته است. غزل‌های این گزینه در اوزان مربوط به بحور عروضی هزج، رمل، مجتث، مضارع و سریع سروده شده اند.

درخور یادکرد است که در دو و نیم سال گذشته (۱۴۰۱– اسد ۱۴۰۳/ ۲۰۲۲ – جولای ۲۰۲۴) این چهارمین دفتر از سروده‌های تازۀ جناب ثناست که اینک آمادۀ چاپ و نشر گردیده است. پیش از آن سه گزینه به‌نام‌های «یاد آشیان»، «سخنی با گل سوسن» و «باران و باور» از وی به نشر رسیدند و «کشت‌زار آرزو»، آن گونه که گفتیم، چهارمین گزینۀ شعر جناب محمّداسحاق ثناست که اینک انتظار چاپ و نشر خود را می‌کشد.

برای دوست گرامی خود جناب ثناصاحب صحت‌مندی کامل، طول عمر سعادت‌مند و موفقیّت‌های مزید در فعالیّت‌های آفرینشی و زنده‌گی شخصی شان تمنّا می‌برم.

دکتر سیّدمحمّدعالم لبیب

سکره‌منتو/کالیفرنیا/ایالات متّحدۀ امریکا

۲ اسد/ مرداد ۱٤۰۳ه. خ. برابر با ۲۳ جولای ۲۰۲٤ م.

شعر استاد ثنا، آوای رسای هم‌میهنانش است و آیینهٔ سرزمین و روزگارش

اندخود یکی از شهرهای باستانی آریانای بزرگ بوده و در درازای تاریخِ این کهن‌بوم‌وبر همواره نام و نشانی درخشان داشته است. در تاریخ دانش، عرفان و ادبیّات سرزمین ما بزرگانی مانند ابویعقوب یوسف ابن احمدعلی لؤلؤیی اندخودی و پسرش امام یوسف ابن یعقوب یوسف اندخودی از عارفان سدهٔ ششم هجری قمری، علاءالدّین افتخارِ ائمّه مسعود ابن محمّد ابن علی اندخودی و امام شمس‌الدّین سیّدالافاضل محمود ابن مسعود اندخودی از شاعران زبان فارسی دری در سدهٔ ششم هجری، جنونی اندخودی و ترخان اندخودی از شاعران سدهٔ نهم، میرفروغی، شوقی اندخودی و جلال‌الدّین خواجه داغ اندخودی از شاعران سدهٔ دهم، دوستم پیرعلی اندخودی دانش‌مند سدهٔ یازدهم و مؤلّف فرهنگ فارسی به فارسی «کنزالکنز»، نادر نیاز قادری پلنگ‌پوش اندخودی، شاعر سدهٔ یازدهم، قاضی محمّدظریف اندخویی و ملا رحیم نیاز نیازی اندخویی و قاضی بابا مراد اندخویی از دانش‌مندان و سخن‌وران سدهٔ سیزدهم و در تاریخ ادبیّات معاصر، دانش‌مندان، شاعران و نویسنده‌گان بزرگ‌واری چون استاد محمّدکریم نزیهی جلوه، مولانا میرمحمّدامین قربت، استاد محمّدامین متین اندخویی، استاد عبدالحمید آگه، مولوی محمّداسحاق انور، مولانا محمّدعوض ندرت، استاد عبدالکریم بهمن، دکتر سیّدمحمّدعالم لبیب، دکتر محمّدصالح راسخ، عزیزه عنایت، استاد محمّداشرف عظیمی، ایرگش اوچقون، جلال‌الدّین قیامی و ده‌ها تن دیگر همه از کسانی اند که برخاسته از دامان سرزمین دانش‌پرور و ادب‌خیز اندخود اند.

استاد محمّداسحاق ثنا، پدیدآورندهٔ این دفترِ شعر، نیز یک تن از مفاخر بزرگ معاصر اندخوی، این سرزمین دانش، عرفان و شعر و ادب، است که در طول زنده‌گی پربار خود، افزون بر آفرینش‌های ادبی درخشان، خدمت‌های ارزش‌مندی در گستره‌های دانش و ادب و آموزش و پرورش نیز انجام داده است.

از استاد محمّداسحاق ثنا تا کنون ده مجموعهٔ شعر و یک کتاب گزیدهٔ شعر درستایش اندخوی به چاپ رسیده است و دفتر شعر «کشت‌زار آرزو» که اینک فراچشم خواننده‌گان گرامی قرار دارد، یازدهمین مجموعهٔ شعر و دوازدهمین اثری است که از وی به حلیهٔ چاپ آراسته شده است.

شعرهای دفتر «کِشت‌زار آرزو» مانند سروده‌های دفترهای دیگر این شاعر بزرگ‌وار در قالب‌های کهن و بیش‌ترینه غزل و با جان‌مایه‌های عاشقانه، اجتماعی و میهنی اند. این سروده‌ها با زبانی استوار و روان و دور از پیچیده‌گی‌های لفظی و معنوی بوده می‌توانند با مخاطبان به بسیار آسانی و صمیمانه ارتباط پیدا کنند.

استاد ثنا روایت‌گر دردهای ژرف اجتماعی و فریادگر آرزوهای بلند مردم سرزمین خود است. این شاعر دردمند احساس‌های درونی خود و دردهای اجتماعی میهن و مردم را به گونهٔ بسیار رسا بازتاب می‌دهد و به گفتهٔ خودش، از بند بند هستی‌اش درد می‌خیزد و دلش جز غم‌خانه‌یی نیست:

ز هر عضو وجودم درد خیزد،

تپد بر خویش و آه سرد خیزد.

* * *

غم‌خانه گشته است دل مستمند من،

هم شد خمیده قدِّ چو سروِ بلند من.

شاعر در سروده‌های خود نشان می‌دهد که همیشه رسالت‌مند و متعهّد در برابر میهن و هم‌میهنانش است و با وجودی که روزگاری‌ست در بیرون از کشور به سر می‌برَد، امّا هرگز این رسالت و تعهّد خود را فراموش نکرده و همواره با تمامت روح و روان خود، با هم‌میهنان خود بوده و در کنار آنان ایستاده است. دل شاعر در دیار غربت، تنها نگران میهنش است و به جز از عطر گُل یاد میهن گلی دیگر جان خستهٔ او را شاد نمی‌سازد و نفَسی تازه برایش نمی‌بخشد:

دلم به سوی دگر، جز وطن نمی‌پوید؛

مشام جز گل او سوسنی نمی‌بوید.

حسّ میهن‌دوستی در سرشتش آمیخته است و در هر حالتی به جز از میهن نمی‌اندیشد و تنها آرزویش سربلندی و سرفرازی میهن است:

«ثنا» تعالیِ میهن بخواهد از ایزد؛

جز این طریق رهِ دیگری نمی‌پوید.

استاد ثنا دلی سرشار از عشق میهن دارد و این عشق بزرگ را مایهٔ کمال سرمستی می‌داند.

هر کس که شد ز حبّ وطن مست چون «ثنا»،

او را نیاز نیست به جام و ایاغ‌ها.

شعر استاد ثنا همان‌گونه که از نام این اثرش پیداست، شعری نویدآور، امیدپرور و آرزوگستر و به راستی «کشت‌زار آرزو» است. او با سروده‌های خود بذر امید و آرزو و خوش‌بینی را در دل‌ها می‌کارد و همیشه از آسمان آبی و روزهای آفتابی نوید می‌دهد:

«ثنا»! از گردش دوران، مخور غم

که آید روزگاران خجسته

* * *

آید «ثنا»! بهار به میهن، ز لطف حق

گردد تمام جنگ و شود صلح برقرار

* * *

اگر بر دوش داری کوه اندُه، بردباری کن،

که غم پایان پذیرد، مشکل آسان می‌شود روزی

استاد ثنا به آیین‌ها و جشن‌های کهن آریایی مانند شب یلدا و نوروز باستانی که از میراث‌های فرهنگی غیر ملموس میهن‌دوست‌داشتنی‌اش اند، دل‌بسته‌گی ژرفی دارد. او شب یلدا را نشانه‌یی از آیین‌های کهن سرزمین و مردم خود می‌داند و از مردم می‌خواهد از آن درس هم‌دلی را فرا گیرند و نیز نوروز را به مثابه جشن شادمانی‌ها و کام‌گاری‌ها می‌ستاید.

در یک سخن: استاد ثنا شاعر میهن‌دوست و دردمندی است که شعرش بیش‌تر از آن که حدیث نفس باشد، آوای رسای هم‌میهنانش است و آیینهٔ سرزمین و روزگارش.

ضمن خجسته‌بادگفتن چاپ و نشر این اثر ارزنده، برای استاد ثنای گرامی عمری دراز توأم با تن‌درستی کامل و پیروزی‌ها و دستاوردهایی فراوان آرزو می‌کنم و خواننده‌گان گرامی را به خواندن سروده‌های این دفتر گران‌سنگ فرا می‌خوانم.

صالح‌محمّد خلیق

رئیس انجمن نویسنده‌گان بلخ

بلخ، ۱۰ اسد/ مرداد ۱۴۰۳ هجری خورشیدی

شب یلدا

شب یلدا که نام جاودانی‌ست،
از آیین کهن رسم و نشانی‌ست.

شب یلداست آغاز زمستان،
شب شعر و سرود و بزم یاران.

شب یلدا – شب طولانی سال،
که دیگرگون شود با این شب احوال.

شب یلدا – شب میلاد خورشید،
که تابنده در آن پروین و ناهید.

شب یلدا به فکر هم‌دلی باش،
بیا، با ما به دور صندلی باش.

شب یلدا انار و هندوانه،
تناول کن به شادی و ترانه.

برای لمحه‌یی یاد وطن کن،
سخن از مردم و درد و محن کن.

تمام روز و شب یلداست آن‌جا،
فروغ عیش ناپیداست آن‌جا.

به خانه خلق را کو هندوانه؟
نه از سبزی‌چلو باشد نشانه.

ونکوور/ کانادا، ۱۲ دسامبر ۲۰۲۳

بوی وفا

تا کی رسد ز گردش ایّام داغ‌ها،
خشکیده سینه‌ام به فراخی راغ‌ها.

در کوچه‌ها ز نور صفا نیست روشنی،
بر ماه چون فروغ ببخشد چراغ‌ها؟

جایی برای نغمهٔ بلبل نمانده است،
آواز زاغ می‌رسد از طرف باغ‌ها.

از شعر شاعران ننیوشی طنین شعر،
بر گوش می‌رسد چو صدای کلاغ‌ها.

بوی وفا مگر ز گلی بر نخاست هیچ،
زین باغ نکهتی ننوازد دماغ‌ها.

هر کس که شد ز حبّ وطن مست چون «ثنا»،
او را نیاز نیست به جام و ایاغ‌ها.

ونکوور/ کانادا، ۱۸ دسامبر ۲۰۲۳

رنج تنهایی

گرفتار غم و درد و اسیرِ دام بی‌دادم،
مکن عیب ار رسد شب‌ها به گردون آه و فریادم.

ز یک سو درد غربت، از دگر سو رنج تنهایی،
سرور زنده‌گانی را سراسر برده از یادم.

بوَد توفان اشک از دیده ام هر روز و شب جاری،
عجب نبوَد که این سیل افگنَد از بیخ بنیادم.

مرا جز خدمت هم‌نوع و مهر و الفت مردم
نداده درس دیگر در دبستان هیچ استادم.

ز نیک و بد مرا در زنده‌گی هر آن‌چه پیش آید،
ندارم شِکوه هرگز، از نصیب خویش دل‌شادم.

به گوشم کَی خوش آید، زاهدا! حرفت چو تکراری‌ست،
مکن با هرزه‌گویی‌ها به زعم خویش ارشادم.

ونکوور/ کانادا، ۳ فبروری ۲۰۲۴

سوگ‌سرودی برای نجیبه‌جان که گل‌شن عمرش نابه‌هنگام پژمرید!

دختری چون آینه

«نجیبه‌جان»! بگو، ای جان خواهر در کجایی تو،
به خاک تیره یا بنهاده‌ای سر، در کجایی تو؟

نشسته چشم اشک‌آلود بر در نازنین«مرسل»،
به اندُه غرق گشته او سراسر، در کجایی تو؟

سرشک از دیده بارد خواهرت «مرضیّه» در سوگت،
ز غم گردیده آن بی‌چاره مضطر، در کجایی تو؟

«سحرجان» از خدا خواهد که باری بیندت زنده،
کجا این آرزو گردد میسّر، در کجایی تو؟

مصفّا دختری چون آینه، کانِ حیا بودی،
صفا و صدق را بودی تو مظهر، در کجایی تو؟

تو بودی در سخا و در محبّت، در وفا یک‌تا،
چو رخشان‌مهر و چون ماه منوّر، در کجایی تو؟

برادرها به سوگت جمله گریان و دعا گویان،
که جنّت باد مأوای تو خواهر! در کجایی تو؟

«ثمر» با چشم گریان می‌کند یاد تو هر لحظه،
شنو، ای خواهر شیرین چو شکّر! در کجایی تو؟

گشوده خواهرت «فوزیّه» از بهر دعا دستش،
نصیبت خواهد آن‌جا آب کوثر، در کجایی تو؟

بُوَد درد جدایی از تو خیلی جان‌گداز، امّا،
چه چاره، بوده این ز اوّل مقدّر، در کجایی تو؟

ونکوور/ کانادا، ۱۳ فبروری ۲۰۲۴

قول و قرار

دیری‌ست سوی بنده گذارت نمی‌شود،
باری برون ز خانه فرارت نمی‌شود.

ماندی به‌خانه در قفس تنگ زنده‌گی،
مایل چرا دلت به زیارت نمی‌شود؟

بگذاشتی قرار که آیی به‌دیدنم،
امّا عمل به قول و قرارت نمی‌شود.

خاک درِ تو روفتنم با مژه نکوست،
بی آن نصیب دیده بصارت نمی‌شود.

نتوان به زور خانهٔ دل را خراب کرد،
ویرانه این بنا به شرارت نمی‌شود.

شادی و سور و بزم به مأوای دیگران،
نوروز و عید و جشن دیارت نمی‌شود.

ونکوور/ کانادا، ۱۸ فبروی ۲۰۲۴

دل زیباپسند

غم‌خانه گشته است دل مستمند من،
هم شد خمیده قدِّ چو سروِ بلند من.

هر دم رسد ز جور فلک بر دلم غمی،
آرَد چه‌گونه تاب دل دردمند من؟

دارد وطن ندا که ز ظلم ستم‌گران،
تا کی شکنجه‌کوب شود شهروند من؟

برگو فلک! که چی‌ست گناه من غمین؟
آورده‌ای به درد همه بند بند من.

زشتی پدید گشته به هر سو که بنگرم،
در ناله است از آن دل زیباپسند من.

پنداشتم، «ثنا»! که مرا دوست باشد او،
بوده‌ست لیک حیف به فکر گزند من.

ونکوور/ کانادا، ۲۶ فبروی ۲۰۲۴

روح آزاد

نام نیکویت بزرگ و قامتت بالابلند،
هرچه گوید دشمنان در موردت باشد چرند.

در دیاری که از آن بربسته رختش عدل و داد،
جاهلان در حقّ تو گویند حرف ناپسند.

لیک تو با روح آزاد افتخار میهنی،
دشمن غدّار نتواند تو را آرد به بند.

از زبانت هر سخن شیرین بوَد هم منطقی،
بس‌که در گفتارت آمیزی تو حکمت را به قند.

هر چه می‌خوانی به‌گوش کودکت در تربیت،
بِه‌ترین آموزه می‌باشد پر از اندرز و پند.

این‌که توهینت کنند ارذال و شلّاقت زنند،
کی رسد بر جای‌گاه شامخت از آن گزند؟

ونکوور/ کانادا، ۲۹ فبروی ۲۰۲۴

شکست و ریخت

آمد خزان به باغ، تجمّل شکست و ریخت،
در شاخ‌سار غنچه و هم گُل شکست و ریخت.

رونق به درس مکتب و دانش‌کده نماند،
کانون علم و فضل به کابل شکست و ریخت.

بوده‌ست کودک وطنم مایهٔ امید،
در خون تپید، فکر تحوّل شکست و ریخت.

آن نوجوان چراغ به کف سوی شهر نور،
تنها نهاد گام، ولی پُل شکست و ریخت.

امیدوار بهر ترقّی این وطن،
بودند خلق، لیک تکامل شکست و ریخت.

نفرین به باغبان که خیانت به باغ کرد،
صد نخل با شکوفه و با گُل شکست و ریخت.

ونکوور/ کانادا، ۳ مارچ ۲۰۲۴

کبوتر بسمل

دلم به سوی دگر، جز وطن نمی‌پوید،
مشام جز گل او سوسنی نمی‌بوید.

ز بس به حسرت رویش دلم مکّدر شد،
که غیر آب وطن این کدر نمی‌شوید.

بهار آید و گل بشگفد به باغ و چمن،
ولی به باغ امیدم گلی نمی‌روید.

چنان به گوشهٔ غربت نشسته ام خاموش،
زبان من شده لال و سخن نمی‌گوید.

دلم کبوتر بسمل‌صفت به سینه تپد،
نه می‌زند پر و نِی آب و دانه می‌جوید.

«ثنا» تعالیِ میهن بخواهد از ایزد،
جز این طریق رهِ دیگری نمی‌پوید.

ونکوور/ کانادا، ۷ مارچ ۲۰۲۴

میلهٔ نوروز

یاران خجسته باد! رسیده‌ست نوبهار،
از سبزه کوه سبز شد و دشت لاله‌زار.

بلبل بخوان به نغمهٔ خود صوت دل‌پذیر،
مطرب، تو هم نواز گهی چنگ و گاه تار.

عالم شده‌ست زنده ز عیسی‌نفس نسیم،
در باغ رُسته نرگس و گل‌های بی‌شمار.

یادم نمی‌رود شب نوروز و میله‌ها،
بودیم کاندرو همه‌گان شاد و کام‌گار.

کَی آورَد بهار دگر بر وطن نشاط،
از فقر گشته پیر و جوان بس‌که خوار و زار.

بسته‌ست رَخت شور و شعف از دیار بلخ،
یادش به‌خیر میلهٔ نوروز در مزار!

آید «ثنا»! بهار به میهن، ز لطف حق
گردد تمام جنگ و شود صلح برقرار.

ونکوور/ کانادا، ۱۳ مارچ ۲۰۲۴

آفتاب صلح

بترس از اشک مظلومان که توفان می‌شود روزی،
که کاخ ظلم از این سیلاب ویران می‌شود روزی.

اگر بر دوش داری کوه اندُه، بردباری کن،
که غم پایان پذیرد، مشکل آسان می‌شود روزی.

شود گر بر جوانان باز راه دانش‌آموزی،
یقین می‌دان که هر یک مرد میدان می‌شود روزی.

وطن در جهل و تاریکی نخواهد ماند جاویدان،
سرانجام آفتاب علم تابان می‌شود روزی.

درختی که گشن‌بیخ است کی خشکد به آسانی؟
اگر بی‌برگ هم گردد، گل‌افشان می‌شود روزی.

اگر گندم بکاری از رهِ اخلاص در مزرع،
ز کشتت حاصل گندم فراوان می‌شود روزی.

و سرانجام هر شیطان‌صفت انسان بدطینت،
نماید ترک شیطانی و انسان می‌شود روزی؟

ونکوور/کانادا، ۱۷ مارچ ۲۰۲۴

کوچه‌باغ دیگری

من تو را خواهم، ولی تو در سراغ دیگری،
من به شام تار هجران، تو چراغ دیگری.

می‌روم چون سایه دنبالت به هر راهی روی،
لیک می‌یابم تو را در کوچه‌باغ دیگری.

نغمه‌خوان چون بلبلم در وصف گل‌زار رُخت،
گوش تو مایل چرا بر صوت زاغ دیگری؟

من به یاد روی تو بنشسته در شام فراق،
تو شبان‌گه بزم‌آرا چل‌چراغ دیگری.

مرهمی نگذاشتی از لطف بر زخم دلم،
لیک مرهم می‌نهی بر زخم و داغ دیگری.

من ز هجرت غرق اندوهم به شب‌های دراز،
تو به شادی باده نوشی از ایاغ دیگری.

قصّه کوته، نیست از جورت فراغت بر «ثنا»،
لیک تو پیوسته کوشی در فراغ دیگری.

ونکوور/ کانادا، ۲۱ مارچ ۲۰۲۴

قحط‌سال مِهر

انسان ملال خاطر انسان نمی‌شود،
از کار نیک هیچ پشیمان نمی‌شود.

با قحط‌سال مِهر چو گردد دچار خَلق،
در سرزمین عاطفه باران نمی‌شود.

شام وطن به صبح گراید ز هم‌دلی،
روز نفاق هیچ درخشان نمی‌شود.

سوی کمال راه گشایی به‌جدّ و جهد،
بی‌رنج کسب فضل که آسان نمی‌شود.

چسپیده ظلم‌کیش چو زالو به‌جان خلق،
خون می‌مکد، ولیک پشیمان نمی‌شود.

در گیرودار حادثه نازم به آن کسی،
کاِستاده استوار، هراسان نمی‌شود.

ونکوور/ کانادا، ۲۳ مارچ ۲۰۲۴

عید غریبان

سمِّ غصّه در عید ز دل‌ها نچکاندیم،
گَردِ غم و اندوه ز دل‌ها نتکاندیم.

مانده‌ست به زندان قفس مرغ خوش‌الحان،
در عید هم این خسته ز زندان نرهاندیم.

در کلبهٔ ماتم‌زده‌گان عید کَی آید؟
عمری‌ست که ما کیف ز شادی نستاندیم.

دیدیم در این عید بسی خشک‌لبان را،
امّا به لبی قطرهٔ آبی نچکاندیم.

افسوس، به هر گوشه غریبی و یتیمی‌ست،
بر رفع نیازش درمی هم نرساندیم.

دیدیم در این عید بسی خسته و معلول،
دستش نگرفتیم و ز جویی نجهاندیم.

ونکوور/ کانادا، یکم اپریل ۲۰۲۴

رنج دوران

ز هر عضو وجودم درد خیزد،
تپد بر خویش و آه سرد خیزد.

به زیر بار غم هر لحظه نالم،
ز دل چون آسیابی گرد خیزد.

به بی‌دردان ز درد خود مگویید،
که هم‌دردی از اهل درد خیزد.

نمی‌دانم که کَی در این حوالی،
بزاید مادری و مرد خیزد.

به اقلیم سخن مانند «بیدل»،
کجا در مُلک معنی فرد خیزد.

کنم گر گریه سر از رنج دوران،
ز چشمم اشک غم‌پرورد خیزد.

ونکوور/ کانادا، ۶ اپریل ۲۰۲۴

نصایح پدر

تا که از مرتبت عشق خبر یافته‌ام،
در دل از آتش آن موج شرر یافته‌ام.

دفتر عشق چو بکشودم و خواندم هر بار،
هر یکی واژه به معنای دگر یافته‌ام.

هرکه را شیوه فریب است و ریا و نیرنگ،
این صفات از روش نسل بشر یافته‌ام.

یار شاید که به‌سویم کند امروز گذر،
که من این مژده ز یک دوست خبر یافته‌ام.

شیوه‌هایی که از آن خسرو خوبان دیدم،
همه لطف است کزو طور دگر یافته‌ام.

گر بپرسی که «ثنا»! این همه خوبی ز کجاست؟
همه از یُمن نصایح پدر یافته‌ام.

ونکوور/ کانادا، ۱۱ اپریل ۲۰۲۴

اشک سیل‌آسا

رفتی و با رفتنت روی غزل بی‌رنگ شد،
سکته‌گی ایجاد کرد اوزان، قوافی تنگ شد.

خانهٔ دل گرم بود، امّا ز بعدِ رفتنت،
سرد و یخ‌بندان به‌سان درهٔ سالنگ شد.

اشک می‌بارم ز دیده سیل‌آسا روز و شب،
بنگر، اطرافم از این توفان چو رود گنگ شد.

می‌تپد در سینه مرغ دل به صد شور و فغان،
می‌کشد آه و فغان، از زنده‌گی دل‌تنگ شد.

بی‌نوا هر چند نالد، نشنوَد کس ناله‌اش،
گوش مردم گوییا کر گشت و هر دل سنگ شد.

آرزو این بود روزی تا به کام دل رسَم،
گام بنهادم به ره، دردا که پایم لنگ شد!

ونکوور/کانادا، ۱۷ اپریل ۲۰۲۴

الاههٔ شعر

به‌دل ز دیدن رویت سرور می‌آید،
غمم برون روَد و وجد و شور می‌آید.

هزار گفته و ناگفته می‌رود از یاد،
چو آن نگار به‌سویم ز دور می‌آید.

اگرچه دور ز میهن به غربتم، در گوش،
غریو مهلک جنگ و ترور می‌آید.

برای دیدن روی تو نازنین از شوق،
صدا ز مرغ دل ناصبور می‌آید.

اگر شبی گذری سوی کلبهٔ تارم،
فروغ‌ناک شود، از تو نور می‌آید.

برای خاطر غم‌گینم، ای الاههٔ شعر!
دمی که یاد تو افتم، سرور می‌آید.

ونکوور/ کانادا، ۲۶- اپریل ۲۰۲۴

روزگاران خجسته

به رویم شد درِ امّید بسته،
تغافل رشتهٔ شادی گسسته.

نخوانَد مرغ خوش‌الحان به گل‌شن،
که تیر حادثه بالش شکسته.

به بُستان جای قمری و قناری،
به هر شاخی یکی کرگس نشسته.

ز بس زاغان هجوم آورده بر باغ،
گریزد عندلیبان دسته دسته.

خزانی شد فضای این حوالی
روان باغ و بُستان است خسته

«ثنا»! از گردش دوران، مخور غم،
که آید روزگاران خجسته.

ونکوور/ کانادا، ۵ می ۲۰۲۴

مادر

ای مادر من! فرّخ و آباد بمانی،
پرخنده لب و خرّم و دل‌شاد بمانی.

باشی چو چمن خرّم و شاداب به هر فصل،
با قدّ رسا هم‌سر شمشاد بمانی!

از سیر حوادث نرسد بهر تو آسیب،
از بند غم و فاجعه آزاد بمانی.

این است دعا بهر تو، مادر! به زبانم،
همواره مصون از ید بی‌داد بمانی!

ام‌روز به نام تو مبارک بوَد، ای مام!
دُور از همه غم‌ها به دلِ شاد بمانی.

نام تو «ثنا» خواهد در صفحهٔ گیتی،
با «مخفی» و هم «نادره» هم‌زاد بمانی.

ونکوور/ کانادا، ۸ می ۲۰۲۴

کشت‌زار آرزو

تو را از دل، پدرجان! دوست دارم،
ز روی صدق و ایمان دوست دارم.

تو را در کِشــت‌زار آزرویم،
به‌سان ابر و باران دوست دارم.

به مکتب برده ای بگرفته دستم،
ببوسم دستت، ای جان! دوست دارم.

تو را پرتوفگن در شام تاریک،
به‌رنگ ماه تابان دوست دارم.

همی‌دانم که بودی در همه حال،
مرا حامی، نگه‌بان، دوست دارم.

صدای دل‌نواز تو به‌گوشم،
چو صوت مرغ خوش‌خوان، دوست دارم.

نگردد مهر تو از خاطرم کم،
فراوان در فراوان دوست دارم.

ونکوور/ کانادا، ۱۲ می ۲۰۲۴

دستِ یاری

بر بلای سیل، بغلان مبتلاست،
ساکنانش زین مصیبت در بلاست.

هر چه آبادی و کِشت است و بنا،
سیل می‌بلعد، تو گویی اژدهاست.

هر دم افزون می‌شود قربانیان،
زین الم هر کس در افغان و نواست.

کودکان در قعر دریا ناپدید،
مادران در آتش از این ماجراست.

بی‌نوایان را نه دارویی، نه نان،
نِی به زیر پای فرش بوریاست.

دستِ یاری جانب بغلان دراز –
کردن از اهل سخاوت بس سزاست.

ونکوور/ کانادا، ۱۴ می ۲۰۲۴

موسم پیری

این نقد جان اگر نپذیری، کجا برم؟
وین هدیه‌ام اگر تو نگیری، کجا برم؟

ریزد سرشک دیدهٔ زارم ز درد و غم،
خیزد ز ناله نیز نفیری، کجا برم؟

ای سر! تو را به پای بُتی می‌کنم فدا،
گر در قدوم یار نمیری، کجا برم؟

مویم سپید گشت و نیامد هدف به دست،
این ضعف تن به موسم پیری کجا برم؟

بی‌راهه رفت این دل من در سلوک عشق
نگرفته دست و دامن پیری، کجا برم؟

ناموختم ز مکتب و از مدرسه کمال،
این بینیی که است خمیری، کجا برم؟

ونکوور/ کانادا، ۲۱ می ۲۰۲۴

عید در غربت

عید طرب با لب خندان کجاست؟
میله به آن قرغه و پغمان کجاست؟

جامهٔ نو در تن پیر و جوان،
دخترکان شاد و غزل‌خوان کجاست؟

پسته و بادام و کلوچه وَ کیک،
بر سر هر سفره فراوان کجاست؟

بوسه‌زدن بر رُخ طفل یتیم،
از سر رحم و کرم، احسان کجاست؟

عید در این غربت و آواره‌گی
خوش نبُوَد، صحبت یاران کجاست؟

تازه کند تا که روان مرا،
باد گوارای بهاران کجاست؟

بگذرد این شام و سحر در زند،
باش «ثنا»! سیر گلستان کجاست؟

ونکوور/ کانادا، ۲۸ می ۲۰۲۴

نخل بی‌ثمر

ز درد دُوری احباب و یار دل‌گیرم،
ز رنج بی‌حد شب‌های تار دل‌گیرم.

چو نخل بی‌ثمر افتاده ام به گوشهٔ باغ،
اگر خزان برسد یا بهار، دل‌گیرم.

به نام و ننگ گذشتند نسل‌های غیور،
ز نسل یاوهٔ این روزگار دل‌گیرم.

ندیده ام به جهان هیچ نوش را بی‌نیش،
به گل چو بنگرم، از زخم خار دل‌گیرم.

من آن پرندهٔ بشکسته‌بال و غم‌گینم
کز آشیانه و از شاخ‌سار دل‌گیرم

ضعیف گشت تنم، دیده کم‌فروغ، «ثنا»!
به راه او دگر از انتظار دل‌گیرم.

ونکوور/ کانادا، ۲۲ جون ۲۰۲۴

اعجاز نَی

می‌رسد بر گوش جانم دم‌به‌دم آواز نی،
تازه می‌گردد روانم بی‌گمان از ساز نی.

گوش نامحرم نباشد آشنای نغمه‌اش،
اهل ذوق و مهر باشد رازدار راز نی.

نَی کند تشویق رندان را سوی رقص و سماع،
می‌شود آن‌گه دل و جان واقف از اعجاز نی.

سر ز معراج سعادت می‌رسانَد تا سما،
از سر اخلاص گردد هر کسی دم‌ساز نی.

می‌زداید لوث کین از دل، مصفایش کند،
مخلصان را می‌بَرَد تا لامکان پرواز نی.

دَرد می‌جوشد،«ثنا»! از نالهٔ نی، گوش دار،
جای دارد جان سپاری دم‌به‌دم بر ساز نی.

ونکوور/ کانادا، ۲۴ جون ۲۰۲۴

ناوک خون‌خوار

بنالم تا کَی ای مه‌روی دل آزار از دستت،
بریزم اشک غم از دیده‌گان بسیار از دستت.

به زلف تاب‌دارت تاب دیگر گر بیفزایی،
به خود پیچم به شب‌ها تا سحر چون مار از دستت.

مزن تیر مژه زین بیش‌تر بر جان مسکینم،
سپر می‌افگنم پیشت در این پیکار از دستت.

گهی چون آینه حیران کنی گر روی بنمایی،
گه از کیف نگاهت می‌شوم خمّار از دستت.

ربودی طاقت و صبر و قرار و تاب و آرامم،
ز پا افگندی‌ام، بنگر، شدم بیمار از دستت.

بیفتادم چو نخچیری به دامت، آخر ای صیّاد!
چه سازم، خوردم آخر ناوک خون‌خوار از دستت.

ونکوور/ کانادا، ۲۶ جون ۲۰۲۴

آیات نشاط

مهر تو فروغ نوجوانی‌ست،
لطف تو دوام زنده‌گانی‌ست.

لب‌خند و ادای رنگ- رنگت،
آیات نشاط و شادمانی‌ست.

با جلوهٔ قدّ هم‌چو شمشاد،
هر جا گذری تو، گل‌فشانی‌ست.

در رگ رگ جان خویش بینم،
عشق تو عجین و جاودانی‌ست.

لب‌خند زدی تو دوش سویم،
گفتم به منَش چه مهربانی‌ست!

برگوی «ثنا»! بیا به گلشن،
هنگام بهار و کام‌رانی‌ست.

ونکوور/ کانادا، ۲۹ جون ۲۰۲۴

دوستی

دل در برم به دیدن تو شاد می‌شود،
بی‌تو شبم به ناله و فریاد می‌شود.

با قامتی چو سرو اگر از باغ بگذری،
خَم پیش سرو قدّ تو شمشاد می‌شود.

با عشق و با محبّت و با مهر و مردمی،
هر جا بوَد خرابه‌یی آباد می‌شود.

هر تیر غمزه را که به‌سویم رها کنی،
بر جان من چون خنجر پولاد می‌شود.

زین خوی و خُلق تند که اندر سرشت توست،
هر عاشقی ز جور تو برباد می‌شود.

بگذر ز دشمنی و ره دوستی گزین،
چون دل به دوستی ز غم آزاد می‌شود.

ونکوور/کانادا، اول جولای ۲۰۲۴

تقدیم به جناب عبدالاحد حق‌یار

لطف کلام

در میان شاعران، «حق‌یار»! تو فرزانه‌ای،
هر سخن از خامه‌ات ریزد چنان دُردانه‌یی.

در کلامت لطف و شیرینی به‌هم آمیخته‌ست،
بر دل و جان بخشد از آن نشئه چون پیمانه‌یی.

در رفاقت بی‌نظیری، در صداقت استوار،
پروریده اندخو را بس‌که در دامانه‌ای.

شعر تو در اوزبیکی و دری چون درّ ناب،
سفتن آسان نیست این‌سان گوهر یک‌دانه‌یی.

هر کجا روشن شود شمعی از ارباب سخن،
پَر زنی پیوسته بر گردش تو چون پروانه‌یی.

بلبل طبع تو را خواهم نواخوان مستدام،
تا نوازد گوش‌ها در گل‌شنی و خانه‌یی.

بوستان عمر تو شاداب می‌خواهد «ثنا»،
باد دایم گوشهٔ امنی تو را کاشانه‌یی.

ونکوور/کانادا، ۳ جولای ۲۰۲۳

با سلام و کمال احترام به استاد دانش‌مند، شاعر ذواللّسانین، نویسنده و محقق فرهیخته، استاد دکتر سیّدمحمدعالم لبیب، تقدیم می‌دارم.

گوهر معنی

ای گرامی مرد دانش‌ور، لبیب!
نیست در دانش تو را همتا، رقیب.

شعر تو هر یک چو کندوی عسل،
گر چکامه، گر رباعی یا غزل.

شاخهٔ اندیشه‌ات کاج بلند،
باد در هر فصل ایمن از گزند.

شاعران را تو سری و سروری،
هر کلامت هم‌چو مِهر خاوری.

ره‌نمای من تویی در شاعری،
تا نمایم اکتساب ماهری.

در کلامت گوهر معنی نهان،
گوهر معنیت دُرّ شایگان.

خواهمت باشی همیشه سرفراز،
طالعت فرخنده و عمرت دراز!

ونکوور/ کانادا، ۱۰ جولای ۲۰۲۴

به‌مناسبت نخستین سال‌روز درگذشت شادروان استاد واصف باختری

ادب‌گاه باختر

استاد! بی‌تو شعر و سخن گریه می‌کند،
بلبل ز حسرتت به‌چمن گریه می‌کند.

یک سال شد که بلخ به‌ماتم نشسته است،
در سوگت این دیار کهن گریه می‌کند.

اهل ادب کَشند ز دل آه سوزناک،
یک‌سر به درد و داغ و محن گریه می‌کند.

رفتی، یتیم گشت ادب‌گاه باختر،
زین درد دشت و کوه و دمن گریه می‌کند.

رفتی و کهکشان سخن بی‌ستاره شد،
خورشید و ماهِ شعر چو من گریه می‌کند.

از هر کلام تو چمنی گل همی‌شگفت،
اکنون بهار و باغ و سمن گریه می‌کند.

نام تو جاودان و روان تو شاد باد!
این‌جا «ثنا» به بیت حزن گریه می‌کند.

ونکوور/ کانادا، ۱۳ جولای ۲۰۲۴

صفای صبح‌گاهان

بهارم ابر و بارانی ندارد،
شبم تار است و پایانی ندارد.
نمی‌بینم صفا در صبح‌گاهان،
مگر این مشکل آسانی ندارد؟

دل‌سپاری

اگر دل‌بر به کوچه پا گذارد،
به عشقش پیر و برنا دل سپارد.
همی‌خوانم دعا، آمین بگویید،
خدا از چشم بد دورش بدارد!

بیداری

به دشت خشک چون آب روان باش،
چو دستت می‌رسد راحت‌رسان باش.
به غفلت چند خفتن، نور دیده!
بیا، بیدار از خواب گران باش.

عید

عید است، رخ نگار را خواهم دید،
دل نیز در این امید بسیار تپید.
گر وصل میسّرم نگردد در عید
این عید مرا ز شادمانی‌ست بعید.

اخـوانیّـــــه‌هـــا

ثنا/ استاد محمّداشرف عظیمی

کوکسینده یانسه عشق اوتی اول شاعر فرزانه‌دیر،
ایل یورتی‌نینگ سوداسیده سودایی‌لردیک یانه‌دیر.
تونلرده کویگوچی ثنا، تانگ‌لرده بیر فریاد ایرور،
یورت باغی‌نینگ خوش بلبلی ایل شمعی‌گه پروانه‌دیر.

گالف – کانادا، ۶/ ۳/ ۲۰۲۳

سرچشمهٔ مهر / غلام‌سخی وکیل‌زاده

استاد «ثنا» کـــانِ محبّت اۏزینگیز،
سرچشمهٔ مهر و الفت اۏزینگیز.
حرمتگه سزاواردیسم کافی ایمس،
الحق که توتهٔ شرافت اۏزینگیز.

«ثنا» کبی بویوک انسان نینگ/ غلام‌سخی وکیل‌زاده

دهر آفتی و ینه جهان مکریدن،
تا حشر عزیزلرنی خدا دور اَیله.

ارباب قلمنی لطف و احسانینگ ایله،
خلق آره سیده مدام مسرور ایله.

لطفینگ ایله مهر و عاقبت مسکنینی،
دایم بو صفا اهلیگه معمور ایله.

فی‌الجمله «ثنا» کبی بویوک انسان نینگ،
عمرینی اوزاق، ساغلیگین زؤر ایله.

سیندن تیله گیم شو دیر مینینگ یا ربی،
استاد «ثنا» چشمینی پُرنور ایله.

نامینی بویوک محقق و بیلیمدانلر دیک،
ایل آره سیده مدام مشهور ایله.

تابوغینگ گه بو دعای خیریمنی اوزینگ،
تنگریم کرمینگ آرقه لی منظور ایله.

۲۸ سرطان ۱۴۰۳- ییل، اندخوی

بر چشم مبارکش.../ جلال‌الدّین قیامی

بر چشم مبارکش شفا می‌خواهم،
وز پیش فزون‌ترش ضیا می‌خواهم.
با عافیت تام وجودش در کُل،
بیش از سده عمرش ز خدا می‌خواهم.

یا رب!/ عبدالاحد حق‌یار

یا رب! به طفیل آن حبیب دو جهان،
نوری ز کرم به چشم استاد رسان.
چون کم شده نورش ز سرش باز بده،
تا آن‌که ثنای تو کند از دل و جان.

باغ اشعار «ثنا»/ الحاج محمّداکرم مرور

لذّتی بخشد مرا شعر «ثنا»،
باغ دیوانش بوَد رنگین و تر.

تازه بنماید دماغ خسته را،
نکهت معنا در او بس جلوه‌گر.

تا نیفتم، یک زمان دستم گرفت،
ای «مرور»! آن شاعر والاگهر.

نام او بنوشت بر لوح ادب،
نازمش، دست زمان با خطّ زر.

کابل، ۸ اسد ۱۴۰۳

شاعر شیرین‌سخن/ سیّدسراج‌الدّین قانع

استاد «ثنا» شاعر شیرین‌سخن است،
شعر و سخنش زینت هر انجمن است.
ارچند ندیده ام ز نزدیک او را،
همواره ولیک مهر و لطفش به من است.

شبرغان، ۸ اسد ۱۴۰۳

اسحاق ثنا دیاریمیز شاعری دیر/ سیّدسراج‌الدین قانع

اسحاق ثنا دیاریمیز شاعری دیر،
عصریمیز و روزگاریمیز شاعری دیر.
کونگیل قووانوار فخرله نیب آتیگه،
انخوی کبی گل‌دیاریمیز شاعری دیر.

شبرغان، ۱۴۰۳ – ییل اسد آیی ۸ سی

سپاس‌گزاری

بدین وسیله از دوستان گران‌ارج و دانش‌مندم، جناب پوهنوال دکتر سیّدمحمّدعالم لبیب به خاطر ویرایش این اثر و نگارش مقدّمه‌یی دانش‌مندانه به آن و جناب استاد صالح‌محمّد خلیق به خاطر نگارش مقدّمه‌یی دیگر به این کتاب و کار اهتمام چاپ آن و نیز از دوستان مهربان سخن‌ورم، آقایان: الحاج استاد محمّداشرف عظیمی، غلام‌سخی وکیل‌زاده، جلال‌الدّین قیامی، عبدالاحد حق‌یار، الحاج محمّداکرم مرور و سیّدسراج‌الدّین قانع، که با سرودن شعرهایی از سر لطف و مهربانی دربارهٔ بنده مرا افتخار بخشیدند و با اظهار هم‌دردی با من در ارتباط با کم‌فروغ‌شدن چشمانم، باعث تسلّای دلم شدند، یک جهان سپاس‌گزارم و از خداوند لوح و قلم برای همهٔ این یاران گرامی پیروزی و بِه‌روزی آرزو می‌کنم.

محمّداسحاق ثنا

ونکوور/ کانادا، ۱۲ اسد/ مرداد ۱۴۰۳